

مغربزمین» و «بازگشت به خویشترن» در روزنامه کیهان به چاپ می‌رسد. از دستنویس این دو مقاله در اسناد ساواک اثری نیست. از کپی آنها نیز. حتی وقتی خبر انکار شریعتی به گوش ساواک می‌رسد و دستور چاپ کلیشه‌ای از این دست‌نوشته‌ها در روزنامه داده می‌شود باز هم اثری از چاپ آن نیست. امر غریبی است. حتی با فرض این موضوع که نوشته‌های چاپ‌شده در روزنامه کیهان شرط آزادی او بوده است، باز هم رضایت ساواک با چاپ این دو جلب نشده است. ساواک شاکلی است و معترض که این نوشته‌ها هم به درد نمی‌خورد. برای به درد بخور کردن مقاله علمی «انسان، اسلام، مکتب‌های مغرب‌زمین» پس از چند جلسه نامش را تندتر می‌کنند: «اسلام، ضد مارکسیسم». ولی ظاهراً کافی نیست: «دکتر علی شریعتی اخیراً مبادرت به نوشتن سلسله مقالاتی مبنی بر رد افکار و عقاید خویش در روزنامه کیهان نموده که این عمل وی نیز تجدید خاطره و شناساندن مجدد خودش است و به‌هیچ‌وجه پاسخ‌گوی آن همه اقدامات برخلاف مصالح گذشته‌اش نمی‌باشد...». معلوم نیست کدام‌یک از مباحث این دو سلسله مقالات بر رد افکار و عقاید شریعتی است. اما به هر حال برای مورد پسند واقع شدن پیشنهادهای جدیدی می‌رسد. یکی می‌گوید باید در رد کتاب‌های «امت و امامت»، «خاتم پیامبران» و «کوبر» بنویسد و دیگری می‌گوید باید بیاید پای تلویزیون... و دست آخر جواب سومی که می‌گوید: «آقای فجرى اگر به مصلحت بود که دکتر در تلویزیون سخنرانی کند تاکنون انجام شده بود. اظهار نظر بی‌اساس است» (ج. ۲، ص ۵۲۱).

همه بازجویی‌های مکتوب و غیرمکتوب (به‌جز اولین بازجویی که در جوانی صورت گرفته) تکرار چند سؤال است و هر بار مکرر می‌شود و البته هر بار صریح‌تر و شکل و شمایل اتهام پیدا می‌کند. بازجویی‌های مکتوب اول (که همگی در ساواک مشهد است) شکل پرسشی دارند و بازجویی‌های آخر اتهام است. در بازجویی‌های آغاز پرسیده می‌شود «برنامه شما چیست» و پرسش آخرین بازجویی این است که «برای چی می‌خواهید انقلاب به راه بیندازید؟» در آغاز، بازجویی‌ها با تعابیری چون «وجداناً توضیح دهید»، «شرفاقت‌مندانۀ قول می‌دهید» و در آخر اینکه «سوسولف» باری بس است. در آغاز نفس همدلی با «اصلاحات ارضی» کافی است و در آخر باید بیذری در در ستایش شاه سخن بگوید و یا مطلب مکتوب علیه مارکسیسم برای روزنامه‌ها بنویسد.

در میانه میدان و در خلوت زندان

اما در برابر قبض و بسط‌های روش‌مند ساواک، شریعتی چگونه پیش می‌رود؟ بررسی روان‌شناسانه شخصیت او در برابر دوست و دشمن را باید به روان‌شناسان سپرد، ارزیابی اخلاقی «سست‌عنصری» شریعتی را نیز به زندانی. موضوع بر سر بندبازی با سیستم سرکوب است و اینکه تا کجا توانسته به اهدافی که برای خود تعیین کرده برسد. البته که هدف وسیله را توجیه نمی‌کند. در نتیجه باید اول هدف شریعتی روشن شود و بر همان اساس مشروعیت روش‌های او در برابر بازجو ارزیابی گردد. در هیچ‌یک از این بزرگان‌ها نه چریک بوده است، نه رهبر سیاسی و نه تواب. در همه بزرگان‌ها به یک کردار است. همین که مدام فراخوانده می‌شود معنایش این است که در بازجویی قبلی به حد کافی نترسیده، مصالحه نکرده و قانع‌کننده نبوده است. هدف شریعتی چه بوده است؟ در برابر این سؤال صریح و این بار بی‌رودریاستی بازجو که هدف شما از ایجاد انقلاب اسلامی چیست، شریعتی در بازجویی مکتوب خود بعد از دستگیری به تاریخ ۷ مهر ۱۳۵۲ می‌گوید: «آنچه را سرکار انقلاب اسلامی تعبیر فرموده‌اید از نظر من عبارت از این است که اگر بخواهیم کلمه انقلاب را در باره‌اش به کار بریم به این معنا است که در طرز فکر و فهم مذهبی سنتی و وضع تبلیغات دینی کنونی که یادگار دوران فنودالی ایران و موروث عصر صفویه و به‌خصوص سلطان حسین و مجلسی است که در عصر قاجاریه شکل گرفته است، یک تحول عمیق به وجود آوریم که با تغییر طبقاتی ایران که از فنودالیسم به بورژوازی صنعتی ملی پیش می‌رود و یک طبقه جدید و یک روح علمی جدید در ایران آورده است منطبق باشد، زیرا به عقیده من بزرگ‌ترین راه تحول اجتماعی ایران که در سطح سیاسی و اقتصادی آغاز شده است، ایجاد یک تحول فکری بر اساس ایمان اسلامی مردم است و جمود فکری و تعصب مانع آن است و طرز فکر من و هدف من یک رنسانس اسلامی است بر اساس نیاز زمان و جامعه فعلی ایران» (جلد دوم - ص ۲۹۳). این هدف اعلان‌شده در بازجویی‌های زیر تیغ دقیقاً همانی است که شریعتی در پشت تریبون حسینیه ارشاد می‌گوید. نه مصالحه‌ای است، نه مصلحتی. همین مضمون را در بازجویی‌های قبلی و مکرر خود تکرار کرده است. در آذر ۱۳۵۰ در سخنرانی «از کجا آغاز کنیم» هم همین را می‌گوید: «اول باید تعیین کنیم که در چه مرحله تاریخی هستیم تا راه‌حل روشنفکر (روشنفکر یعنی مای ایرانی مسلمان روشنفکر نه روشنفکر به طور کلی) و تکلیف



اگر قرار است بازجویان تاریخ ما را روایت کنند، چرا به این یکی اعتماد نکنیم وقتی به درستی گزارش می‌دهد که: «اعتراف می‌کنم که روح دکتر شریعتی از روح‌هایی نیست که بتوان به سادگی به آن نفوذ کرد و آن را شناخت. کاری است بس مشکل و مستلزم زحمت فراوان.»

مردم برای تعیین مرحله بعد روشن شود. به طور خلاصه، جامعه ما در حال حاضر از نظر مرحله تاریخی در آغاز یک رنسانس و در انتهای دوره قرون‌وسطا به سر می‌برد (اگر بخواهیم با تاریخ غرب مقایسه‌اش کنیم) بنابراین در یک دوره تحول از قرون‌وسطای فکری و اجتماعی به یک رنسانس شبیه به رنسانس بیکن و امثال این‌ها هستیم. از نظر اقتصادی نظام اجتماعی حاکم بر کشورهای اسلامی به طور کلی نظام اقتصاد بازار، فلاح و بورژوازی واسطه است، یعنی زیربنای اساسی و بزرگ جامعه ما بر اساس تولید کشاورزی است، نه اقتصاد شهری و پولی و سرمایه‌داری و بورژوازی - به آن شکل که اکنون می‌فهمیم- زیرا بورژوازی اروپایی که انقلاب کبیر فرانسه را به وجود آورد کاملاً ضد گروه بورژوازی ایرانی یا بورژوازی جامعه‌های اسلامی است که از لحاظ روان‌شناسی گروهی و طبقاتی غالباً این دورا با هم اشتباه می‌کنیم.» (م. آ. ۲۰، از کجا آغاز کنیم؟) در محافل خصوصی و صحبت‌های ضبط‌شده در خلوت خانه پس از آزادی از زندان هم همین را می‌گوید. در نشست خصوصی در سال ۱۳۵۵ که با عنوان «چگونه ماندن» بعدها انتشار می‌یابد و نیز در نوری که در خلوت خانه ضبط شده به‌عنوان «دریغ‌ها و آرزوها»، هم همین را می‌گوید. هدف شریعتی روشن است و اساساً نمی‌توان به دنبال تفاوتی میان خلوت و جلوت رفت. هدفی که مبتنی بر تحلیل از دوران تاریخی، منطقه، جامعه ایران، توانایی‌ها و خصایل خود است. هیچ‌جا نمی‌گوید: «مبارزات چریکی باید گردد حتی اگر خودم برای شعر ساخته شده باشم!» و اما روش‌های شریعتی برای تحقق این اهداف؛ در میانه میدان (از دانشگاه تا ارشاد) و نیز در خلوت اتاق بازجویی.

۱. در جبهه‌های موازی

شریعتی برای پیش‌برد این هدف باید به‌گفته اسکار وایلد با سه عدد «پ» گفت‌وگو، مصالحه، مجادله و... کند: پاپ، پیل، پرنس؛ با نهاد رسمی دین. با قدرت سیاسی حاکم و با افکار عمومی (اکثریت عوام و اقلیت روشنفکر) در آن سال‌ها. فقط یک نمونه برای ترسیم این درهم‌تنیدگی فشارها بسیار روشنگر است و آن اجرای تئاتر ابودر در حسینیه ارشاد به تاریخ ۹ مرداد ۱۳۵۱ با بازیگری ایرج صغیری و نویسندگی رضا دانشور است (سه ماه قبل از بسته‌شدن این مؤسسه). اجرای تئاتر در مکانی چون «حسینیه» تحریک‌آمیز، نامتعارف و بی‌موقع تلقی می‌شود: پرنس و پاپ و پیل را با هم برمی‌شورانند:

پرنس: اسناد می‌گویند که شریعتی از ماه فروردین تا دو روز پیش از این اجرا مدام تحت بمباردمان ساواک است. هیچ‌کس نمی‌داند که او در دو روز پیش از این اجرا یعنی در ۷ مرداد بازجویی شده و متهم به «سوسولف» بازی

است و از او خواسته شده در ستایش اصلاحات شاهی و علیه مارکسیسم سخن بگوید. گزارش ساواک در روز اجرای ابودر این است: «همان‌طوری که مشخص است، هدف و منظور برگزارکنندگان این نمایش‌نامه این است که افکار وی را که متضمن تأیید مبارزات طبقاتی است به حاضرین در محل اجرای نمایش تلقین و از طریق چاپ و توزیع آن به‌صورت جزوه، نیت خود را که به‌صورت استعاره بیان شده، در سطح وسیع‌تری پیاده نمایند.» (جلد دوم - ص ۲۴۹). شریعتی فقط در سال ۵۱، بارها توسط ساواک فراخوانده می‌شود، تهدید می‌شود و تحت فشار گذاشته می‌شود.

پاپ: اسناد می‌گویند که برای جلوگیری از اجرای تئاتر در حسینیه، این مؤسسه از سوی نیروهای تندروی مذهبی تهدید به بمب‌گذاری بر زیر سن شده است. یک آکروباوسی کامل؛ هم باید با دست‌اندرکاران این مؤسسه بر سر گذاشتن موسیقی بر روی صحنه‌ها کلنجار برود، هم بازیگران را از خطر موجود انداز دهد، هم بر ترس خود از آسیب رساندن به دست‌اندرکاران تئاتر غلبه کند، هم از سر ذوق بر این ضرورت تاریخی «آشتی این خواهر و برادر (مذهب و هنر)» پای بفشرد و دست آخر معترض به این‌که حتی برای یک فعالیت هنری کوچک «قبل از دشمن، دوست هیاهو به پا می‌کند و مانع می‌شود و مخالفت می‌کند و تعصب می‌ورزد.» (م. آ. ۱۸ ص ۱۷۵). حجم حملات شخصیت‌ها و محافل روحانی و نیروهای سنتی مذهبی به شریعتی و حسینیه ارشاد در سال ۱۳۵۱ هر روز سرعت و حدت بیشتری می‌گیرد. عناوین سخنرانی‌های او موضوع تکفیر و استفتاء است: تشیع علوی- تشیع صفوی؛ پدر، مادر ما متهمیم، کویر و... (نکته‌ای که حجت‌الاسلام روحانی فراموش می‌کند گزارش کند). حجت‌الاسلام فلسفی در خاطراتش این اوضاع را به‌درستی ترسیم کرده است. او اشاره می‌کند که به‌دنبال اعتراضات روحانیون نسبت به سخنان شریعتی «با شریعتی مذاکره کردم و قرار شد که در یک سخنرانی ایشان اعلام نماید که در بیان بعضی از مباحث تندروی‌هایی داشته و سپس توضیحاتی در آن خصوص بدهد. دکتر شریعتی هم در سمیناری در حسینیه ارشاد توضیحاتی داد». فلسفی ادامه می‌دهد که روحانیون از توضیحات او رضایت نداشتند و گفته‌اند که «به این کیفیت تمام نمی‌شود و باز به بعضی از نظرات او همچنان معترض بودند». «آقایان اهل علم خیلی اعتراض کردند. حتی بعضی از روحانیون در مساجد خودشان بر ضد روش جاری در حسینیه ارشاد صحبت کردند و به مردم و خصوصاً جوانان هشدار دادند... کار به آنجا کشید که در این باره از امام سؤال شد و امام با درایت و دوراندیشی خاص خود با دو جمله زمینه‌تماز هر دو جبهه را روشن ساخت. ایشان فرمود: «اسلام منهای روحانیت یعنی طب منهای طبیب. آیا طب منهای طبیب می‌تواند جوابگوی بیمارستان‌ها باشد؟» (خاطرات و مبارزات حجت‌الاسلام فلسفی - ص ۳۰۴-۳۰۶). این فضای پرتشنج تا حدود یک سال پس از بسته‌شدن حسینیه ادامه پیدا می‌کند و بی‌تردید ساواک هم به آن دامن می‌زند.

افکار عمومی آن سال‌ها را می‌توان به اکثریت و اقلیت تقسیم کرد: افکار عمومی اکثریت که در چند خیابان آن‌سوتر در مهدیه تهران و مساجد بزرگ و کوچک شهر شکل می‌گیرد؛ جایی که فتواها علیه شریعتی در آنجا از پشت تریبون‌ها قرائت می‌شوند و خشم می‌پراکنند. «حسینیه ارشاد به‌روایت اسناد ساواک - مرکز بررسی اسناد تاریخی - ص ۳۱۵ - زمستان ۱۳۸۳). حجت‌الاسلام فلسفی در کتاب خاطرات خود می‌گوید: «... وضع نامطلوبی پیش آمد. از یک سو، عده‌ای از جوانان دانشگاهی با گرایش شدید به دکتر شریعتی سرسختانه ایستادگی می‌کردند و از طرف دیگر، اکثریت مردم اهل مسجد طرفدار روحانیت بودند... (خاطرات و مبارزات، حجت‌الاسلام فلسفی - ص ۳۰۴ تا ۳۰۶). بنا بر گزارش ساواک: «روز ۱۳۵۱/۸/۷ شیخ احمد کافی در جلسه سخنرانی مذهبی هیئت مهدیه واقع در امیریه در این مورد انتقاد و اظهار داشت تمام مراجع تقلید و علماء در تهران، قم، نجف و مشهد فریاد می‌زنند به حسینیه ارشاد نروید، رفتنش حرام است.» (حسینیه ارشاد به روایت اسناد ساواک - ص ۲۶۷). و اما افکار عمومی آن اقلیت جوان و تحصیلکرده‌ای که طی ده سال رادیکالیزه شده و زخم خورده است. از زمستان سال ۱۳۵۰ و به‌خصوص بهار سال ۱۳۵۱، جلسات درسی شریعتی مدام میدان پخش اطلاعیه، فریادهای زنان و مادران زخم‌خورده است که از سالن‌های پرجمعیت ارشاد برای رساندن صدای اعتراض خود و رساندن خبر مورد استفاده قرار می‌گیرد. مسئولین ارشاد هم مجبور به کنترل سالن می‌شوند. این حضور چنان مداوم و مستمر است که ساواک در میان جمعیت نیروی پلیس زن می‌گذارد و تعداد مأمور در برابر ساختمان حسینیه چنان فشرده و مشهود است که مورد اعتراض شرکت‌کنندگان مراسم قرار می‌گیرد. در بسیاری اوقات در میانه سخنرانی‌ها صدای اعتراض زنان را می‌شود شنید، در پایان سخنرانی و یا در هنگام خروج جمعیت از ساختمان ارشاد: «شریعتی حرف بس است/ وقت عمل